

دستور برای واژه سازی

صفتها و قیدهای مرکب فعلی در زبان فارسی

از: دکتر خسرو فرشیذورد

مقدمه - در زمان ما دو نوع مبالغه درباره دستور زبان میشود ؛ یکی از طرف کسانی که آن را «فن درست گفتن و درست نوشتن» مینامند و مهمترین عامل زبان آموزش می‌شمارند و آن را بزرگترین وسیله حفظ زبان می‌انگارند. دیگر از طرف آنها نی که دستور را در زبان آموزی و درست نویسی بی تاثیر می‌پندارند و وجود و عدمش را در آموزش زبان یکسان میدانند؛ ولی شك نیست که این هر دو نظر افراطی و تندروانه است زیرا نه دستور زبان «فن درست گفتن و درست نوشتن» است، بخصوص اگر دستور برپایه نظریات عمومی زبان نوشته شود و نه علمیست زائد و بی مصرف که باید آن را بدور ریخت ؛ بلکه دستور زبان چه سنتی باشد و چه براساس زیانتشناسی جدید، اگر طبق اصول صحیح و مطابق روشهای علمی تدوین شده باشد فواید بسیاری در برخواهد داشت.

باری دستور زبان و علوم زبانی کاربردهای فراوان دارند که از آن جمله میتوان باین موارد اشاره کرد:

- ۱- زبان آموزی، ۲- تثبیت زبان و جلوگیری از تحول هرچ و مرج
- آفرین آن، ۳- نقد ادبی و عروض، ۴- کمک به علوم دیگر زبانی، ۵- فرهنگ

نویسی، ۶- بالابردن اطلاعات عمومی مردم، ۷- رهبری زبان ۸- گسترش زبان، ۹- لغت سازی و وضع اصطلاحات علمی، ۱۰- تدوین املاى فارسی .
مادر اینجا تنها بیک فایده از فوائد یادشده دستور زبان اشاره میکنیم. و آن رابطه این علمست با گسترش زبان و لغت سازی و ترجمه و وضع اصطلاحات علمی که امروز مهمترین مساله زبان فارسی است و شرح بقیه فواید دستور را بفرصت دیگری وامیگذاریم.
اینک تفصیل این مجمل:

میدانیم که زبان دائم در تغییر است. یکی از عوامل تغییر و تحوّل آن پیشرفت علوم و فنون و معارفست که زبان را بوضع لغات و مفاهیم جدید نیازمند میکند؛ باین معنی که زبان برای معانی علمی و فنی و هنری تازه بتعبیرات و لغتهای تازه محتاجست که آنها را از این طریقها بدست میآورد:

۱- آن عناصر را، از خارج قرض و اقتباس مینماید، مانند: ارث، حج، زکوه، کت، ماشین.

۲- آن مواد را بوسیله ترکیب و اشتقاق میسازد؛ مثل: روانشناسی، سبک شناسی، رادیوساز.

۳- این عناصر را از راه تقلید صداهای طبیعت بوجود میآورد؛ مانند: شرشر، نق نق که البته شیوه اخیر بیشتر در مرحله آغازین تکوین زبان صورت میگیرد.

۴- از راه ترجمه کلمات و عبارات و مفاهیم تازه از زبانهای دیگر مانند: در رابطه با، روی کسی حساب کردن، زیست شناسی، معنی شناسی

۵- از راه دادن معانی مجازی و اصطلاحی بلغات رایج، مانند: ملت که در ابتدا بمعنی مذهب بوده است و بعداً بر اثر تحولات اجتماعی در زمان قاجاریان بمعنی مردم آمده است.

باری زبان از این راهها بخصوص از طریق لغت سازی و اقتباس و

ترجمه، توسعه و گسترش مییابد و از این میان ساختن لغات تازه نقش عمده ای در غنی سازی آن دارد؛ زیرا با این کار یعنی با ساختن واژه های جدیدی مانند: زمین شناسی، آواشناسی، شناساگر، معدن شناسی و... زبان توانا میشود و بنابراین، این عناصر در حکم برگها و جوانه هائی هستند که بر تنه و شاخه درخت زبان میرویند و آنرا تنورتر و بارورتر میسازند.

البته لغت سازی باید طبق قواعد ادبی و دستوری و زبانشناسی باشد و گرنه واژه سازی بدون قاعده و ضابطه علمی و ذوقی سبب ساختن کلمات غلطی میشود که موجب آشفتگی و فساد زبان میگردد، کلماتی مانند: ترابری، پیراپزشکی، پاتک، تیمسار، سروان، ستوان و صدها مانند آن.

بنابراین دستور زبان از طرفی میتواند سبب زاینده گی و توانائی و گسترش زبان فارسی شود و از طرف دیگر با نقد لغات نادرست میتواند راه و رسم درست فن واژه سازی را ب مردم بیاموزد و سدی محکم در برابر هجوم کلمات نامناسب و غلط و برخلاف قاعده و ذوق باشد و بنظر نگارنده امروز این مهمترین فایده دستور زبانست.

با این ترتیب: مبحث ترکیب و اشتقاق و لغت سازی که یکی از مباحث مهم دستور است میتواند بگسترش و غنای زبان فارسی کمک کند. مباحثی است که بآن کمتر عنایت شده است و علمیست که آن را باید در دبستانها و دبیرستانها بشاگردان آموخت و آنان را برای واژه سازی آماده ساخت.

از این رو مادر این نوشته مبحث مهم ترکیب را در زبان فارسی مورد بررسی قرار داده ایم و ترکیب را نیز از ترکیبهای فعلی آغاز کرده ایم. یعنی از اسمها و صفاتی که از ریشه فعل گرفته شده اند. سبب اینست که چندی پیش در یکی از جراید ماهانه یکی ادعا کرده بود که فعلهای فارسی نازا و عقیمند و قدرت لغت سازی ندارند و

مابرای گسترش زبان فارسی باید بتقلید از انگلیسیان و آمریکائیان، هراسم و صفتی را تبدیل بفعل کنیم یعنی زبان فارسی را پر کنیم از فعلهای جعلی؛ فعلهایی مانند: قطبیدن، برقیدن، آبیدن، پلنگیدن و خزعبلات دیگری مانند آن و پس از آن هم دست بجعل مضاعف بزنییم و بسازیم برقش و اکسایش و قطبش که در قوطی هیچ عطاری پیدا نمیشود. با این پیشنهاد ساختمان صرفی زبان فارسی درهم میریزد و این زبان ارجمند اصالت خود را از دست میدهد و بدل میشود بزبانی مصنوعی و کج و کوله و این کار نیز چیزی نیست جز ویرانسازی و تغییر زبان فارسی، بنابراین، مقاله حاضر، پاسخی است بآن نوشته غیر منطقی. این گفتار ثابت میکند که فعلهای فارسی آنطور که ادعا شده است عقیم نیستند و باندازه کافی قدرت ساختن لغتهای جدید را دارند.

در مقدمه این مبحث ناچاریم چند اصطلاح جدید و فنی صرفی و نحوی را که در متن مقاله بکار رفته است تعریف کنیم تا فهم نوشته، آسانتر شود:

کلمه بسیط و غیر بسیط - کلمه از نظر ساختمان بر دو قسمست: بسیط و غیر بسیط.

۱- کلمه بسیط یا یک سازه ای یا نخستین آنست که از یک سازه تشکیل میشود، مانند: پدر، مادر

۲- کلمه غیر بسیط یا ثانوی یا دومین یعنی آنکه از بیش از یک سازه بوجود می آید، مانند: کارگر، هم پیشه، گلاب

کلمه غیر بسیط خود بر سه قسمست: مشتق، شبه مشتق، مرکب.

۱- سازه کوچکترین جزء معنی دار کلامست. مانند «ی» و «گر» در تهرانی و ستمگر. سازه در برابر «morpheme» برگزیده شده است.

مشتق کلمه ایست که با ضمیمه های اشتقاقی ساخته شده باشد یعنی بایسوندهایا پیشوندهای اشتقاقی مانند، ستمگر، دانا، سیاهی.

ریشه و ماده فعل - یکی از تفاوت های فعل با اقسام دیگر کلمه اینست که فعل دارای ریشه و ماده است و کلمات دیگر نه؛ مگر آنهایی که از فعل گرفته شده باشند. مانند: خندان و پرستار و دیدار.

ریشه - ریشه^۱ عنصر اصلی و ناکاستنی لغوی و مشترک بین کلمات خویشاوند است که پس از برداشتن تمام عناصر الحاقی برجای میماند، مانند: ساخ، بر، پرور، در ساخت و برد و پرورد و مثل: «خوان» و «جو» در میخوانیم و میجوید. بنابراین ریشه، قسمت لغوی کلمه است و در برابر ضمیمه ها و پسوندها و عناصر الحاقی قرار دارد.

ماده - ماده^۲ یامایه یا ساقه یا تنه آمیزه ایست از ریشه و «سازه ماده ساز^۳» مانند: «سوخت» و «خورد» که از ریشه های «سوخ» و «خور» و پسوندهای ماده «ساز» و «ت» و «د» ساخته شده اند.

کلمه شبه مشتق - کلمه شبه مشتق آنست که از ضمیمه های صرفی بوجود آمده باشد، مثل گلها و مردان و میروند.

کلمه مرکب - کلمه مرکب آنست که از کلمه ها یا نیمه کلمه هایا از ترکیب آن دو ساخته شده باشد، بطوریکه اجزاء ترکیب، خاصیت صرفی یا نحوی یا آوایی یا معنایی خود را از دست داده باشند مانند گلاب (مرکب از دو کلمه «گل» و «آب») و جا خالی زدن (مرکب از نیمه کلمه «جا خالی» و کلمه «زدن») و «پرس و جو» (مرکب از دو نیمه کلمه «پرس» و «جو»)

کلمه مرکب مضاعف - کلمه ای که بیش از یکبار ترکیب شده باشد کلمه مرکب مضاعف نامیده میشود: مانند گلاب گیر و گلیگرساز

1-root(e) racine (f)

2-Theme (f) stem (e)

3-morphime thematique (f)

(f) در این نوشته نشانه فرانسوی و (e) علامت انگلیسی است

که هر يك از کلمه های مرکب یاد شده دوبار ترکیب شده اند یعنی جزء اول هر کدام از عناصر فوق (گلاب و گلگیر) خود، مرکبند.

کلمه مشتق مضاعف - کلمه ای که بیش از يك ضمیمه (پسوند یا پیشوند) اشتقاقی داشته باشد، کلمه مشتق مضاعف نامیده میشود، مثل نادانی و پیروزمندی که از پیشوندها و پسوندهای «نا» و «ی» و «مند» بوجود آمده اند.

کلمه پیچیده - کلمه پیچیده آنست که هم مرکب باشد و هم مشتق مانند: روانشناسی و دادستانی.

ساختمان ترکیبی فعال و غیر فعال - ساختمان ترکیبی فعال یا قیاسی آنست که میتوان براساس آن کلمات مرکب تازه فراوان و نامحدودی ساخت مانند ساختمانی که از مفعول و ریشه مضارع ساخته شود؛ مثل: دلبر، دلکش، حماسه آفرین، حادثه ساز و صدها نظیر آن. لغتهای تازه را باید با اینگونه ساختمانها ساخت.

ساختمان غیرفعال یا سماعی - آنست که شمار محدودی لغت با آن ساخته شده است و امروز نمیتوان با آن کلمه تازه ای ساخت، مانند سرزنش که نظایرش معدود است. این ساختمانها بکار لغت سازی نمیخورند.

ساختمان نیمه فعال یا بینا بین آنست که گاهی میتوان با آن لغت تازه ساخت و گاهی نه مثل دلتنگ، دلخوش، ژرف ساخت، روساخت.

گروه - گروه^۱ دویا چند کلمه است که جمله و جمله واره و مرکب نباشد ولی نقش يك کلمه یا عنصر دستوری را بازی کند مانند «کتاب تاریخ» و «پیراهن سفید» (گروه اسمی)، «بهتر از همه» (گروه وصفی)، «بخانه رفتن» (گروه مصدری)، «بوسيله» (گروه حرف اضافه)، در عبارات او «کتاب تاریخ میخواند» و «هوشنگ پیراهن سفید

پوشیده است». «کاغذ را بوسیله پست فرستادم.»
 بتعداد اقسام کلمه گروه داریم: مثل گروه اسمی، گروه وصفی،
 گروه قیدی، گروه ربطی و گروه صوتی.
متمم - متمم^۱ گروهیست که از حرف اضافه و اسم یا گروه اسمی
 بوجود آمده باشد و معنی کلمه دیگر را تمام کند مانند: «بخانه»، «در
 مکتب عدالت»، در عبارتهای «بخانه رفتم» و «علی در مکتب عدالت
 درس خوانده است».

متمم بر دو قسمست: ۱- متمم قیدی^۲ که نقش قید را بازی میکند
 مانند: در بهار، در دانشگاه و مفعول مانند «او» در «اورا دیدم».
جمله وارِه^۳ - جمله وارِه یا نیمه جمله آنست که بیاری جمله وارِه
 دیگر جمله مرکب بوجود میآورد مانند «توبیائی» و «من هم میآیم»
 در جمله «اگر تو بیائی من هم میآیم».

صفتها و قیدهای مرکب بیانی فعلی

صفتهای مرکب بیانی از جهات مختلف با قسامی تقسیم میشوند،
 مثلاً از یک جهت: بفعلی و غیر فعلی منقسم میگردند و از لحاظ دیگر
 اینگونه صفات خود بر سه قسمند: وابستگی و همسانی و بین بین.
 صفتهای مرکب بیانی وابستگی هم بنو به خود، بر
 دو قسمند: ۱- «درون هسته ای» یا «درون مرکزی»^۴ ۲- «برون هسته ای»
 یا «برون مرکزی»^۵.

صفات بیانی از نظر ژرف ساخت آن بر سه قسمند: ۱- درهم
 ریخته یا مقلوب ۲- مستقیم ۳- بین بین

ساختمانهای ترکیبی قیدی و وصفی فعال - صفات مرکب

-
- 1-complement
 - 2-complement circonstanciel (f)
 - 3-proposition (f) clause (e)
 - 4-endocentric (e)
 - 5-exocentric (e)

بیانی از نظر قدرت لغت سازی آنها بر سه قسمند: ۱- فعال یا قیاسی ۲- غیر فعال یا سماعی ۳- نیمه فعال یا بین بین.

از این میان صفت‌های مرکب غیر فعلی همسانی و برخی از صفات مرکب فعلی و غیر فعلی وابستگی مستقیمند یعنی از لحاظ معنی با گروه‌ها و جمله‌های ژرف ساختشان تفاوت زیادی ندارند مانند قابل قبول (با کسره خفیف) و صاحب‌خانه (با حذف کسره) که با گروه‌های «گویای اسرار» (بدون تخفیف کسره) و «صاحب‌خانه» اختلاف چندانی ندارند.

ما در اینجا دو قسم از صفت‌های مرکب بیانی را مورد بحث قرار می‌دهیم یکی فعلی و دیگر غیر فعلی.

اینک آغاز بحث اصلی:

صفت‌های و قیده‌های مرکب فعلی در زبان و ادب فارسی

مُراد از صفت‌ها و قیده‌های مرکب فعلی آنهایی هستند که از ریشه فعل گرفته شده باشند یعنی یکی از اجزایشان ماده مضارع یا ماضی یا اسم مفعول بلند یا اسم مفعول کوتاه یا صفت حالی یا اسم فاعل تام و جزاینها باشد؛ مانند دلکش، از پا افتاده، پریزاد، رقص کنان، خندان لب، ناراحت کننده، انجام دهنده.

بنابراین، این صفت‌ها بر حسب نوع جزء فعلیشان اقسامی دارند از این قرار:

- ۱- آنهایی که از ماده مضارع ساخته میشوند، مانند دلبر.
- ۲- آنهایی که از اسم فاعل تام (اسم فاعل بلند) بوجود می‌آیند، مثل خسته کننده.
- ۳- آنهایی که از اسم مفعول تام (اسم مفعول بلند) تشکیل میشوند، مثل خواب آلوده و از پا افتاده.

۴- آنهائی که از اسم مفعول کوتاه (اسم مفعول مرخم) بوجود میآیند، مانند: خواب آلود و در آمد و پیشنهاد بمعنی درآمده و پیش نهاده و خواب آلوده.

۵- همچنین صفت‌های فعلی دیگری که شرح‌سان خواهد آمد.

اینک تفصیل این مجمل:

صفت‌های مرکب فعلی که از اسم فاعل، تام ساخته میشوند

نمونه صفت‌های مرکب فعلی که با اسم فاعل تام ساخته میشوند عبارتند از: جهان آفریننده و ناراحت کننده و انجام دهنده. این صفت‌ها خود اقسامی دارند از این قرار:

۱- آنهائی که از مفعول رانی و اسم فاعل تام بوجود میآیند، مانند یزدان پرستنده و جهان آفریننده.

منم گفت یزدان پرستنده شاه مرا ایزد پاک داد این کلاه

(دقیقی)

جهان آفریننده یار منست دل و تیغ و باز و حصار منست

(فردوسی)

این ساختمان امروز فعال نیست.

۲- آنهائی که از مسند مفعولی (چه صفت باشد و چه اسم) و اسم فاعل تام ساخته میشوند مانند: خسته کننده، ناراحت کننده، گردآورنده، اخراج کننده.

۳- آنهائی که از فعل‌های مرکبی که رابطه فعلیاری^۱ و فعل یاور^۲ چندان روشن نیست بوجود میآیند، مانند انجام دهنده، قلمدادکننده، گول زنده، اظهارکننده، تظاهرکننده و جز اینها.

۱- فعلیاری یعنی جزء غیر فعلی فعل مرکب مانند «کار» در «کارکردن».

۲- «فعل یاور» یا «فعل کمکی» یعنی جزء فعلی و صرف شدنی فعل مرکب مثل «کردن» در «کارکردن». برخی «فعل یاور» را فعل همکرد نامیده اند که مناسب نیست.

صفت‌های مرکب فعلی که از ماده مضارع ساخته میشوند

اینگونه صفات خود اقسامی دارند که بدینسان بوجود می‌آیند:
 ۱- از قید و ماده مضارع، مانند بازپرس و سخت گوش و شبرو و نوساز. بمعنی بازپرسنده و سخت کوشنده و...

این ساختمان ممکن است. معنی اسم فاعل داشته باشد، مانند پرگوو بازپرس بمعنی پرگوینده و بازپرسنده و ممکنست بمعنی مفعول باشد مانند: نوساز بمعنی نوساخته.

۲- از متمم قیدی و ماده مضارع مثل: تخت نشین و ته نشین.

۳- از مفعول صریح (مفعول راثی) و ماده مضارع فعل متعدی بمعنی اسم فاعل، مثل: دادستان، دانشجو، دلستان، جهان آفرین.

۴- از مفعول غیر صریح و ماده مضارع، مانند: دست آموز و دست آویز و دلاویز بمعنی بادست آموخته و بدل آویخته
 ۵- همچنین ساختمانهای دیگر که شرح آنها خواهد آمد.

اینک توضیح بیشتری در باره اینگونه ترکیبها:

صفات مرکبی که از قید و ماده مضارعی که بمعنی صفت فاعلیست بوجودی می‌آیند مانند: بازپرس و پرخور.

قیدهایی که با ماده مضارع صفت مرکب فعلی میسازند عبارتند از: پر، در، اندر، فرود، فرا، باز، پیش، پس، بیهوده، تازه، تنها، تیز، خوش، دیر، راست، زود، زیر، سخت، عقب، کج، کژ، کم، گرد، گران، میان، نو، نیک، وارون، هم، واپس، همه، هرزه.

بسیاری از قیدهای فوق در حکم پیشوند یا شبه پیشوند شده اند؛ مثال برای اینگونه قیود همراه کلمات مرکب:

بررس، بازرس، بازبین، بازدار، واگرا، درگیر، درخور، همه دان، همه گیر، همه توان.

این ساختمان ممکن است. معنی صفت فاعلی (صفت آینده) داشته

باشد، مثل: پرگوو بازپرس بمعنی پرگوینده و بازپرسنده و ممکنست بمعنی صفت مفعولی (صفت گذشته) باشد مانند نوساز بمعنی نوساخته.

اینک مثالهای دیگری از این نوع کلمات مرکب بر حسب قیدی که در آنها بکار رفته است:

اندک: اندک خور، اندک رو. باریک: باریک بین، باریک اندیش.
بالا: بالا بر، بالانشین بد: بدآموز، بد اندیش، بدبین، بدخواه، بدسگال، بدگو، بدران، بدپستند. برون: برون گرا. بسیار: بسیار دو، بسیار خور، بسیار گو، بسیار اندیش. بس: بس شنو بلند: بلند اندیش.
به: به گزین، بهدار. بیهوده: بیهوده گو، بیهوده اندیش، بیهوده پو، بیهوده گرد، بیهوده رو، بیهوده پندار، بیهوده جو، بیهوده یاب، بیهوده کوش. پاک: پاکباز، پاک بین، پاک رو، پاک اندیش. پر: پرگو، پرنویس، پرخور. پریشان: پریشان گو، پریشان اندیش، پریشان رو.
پس: پس خور، پس دوز، پس ران، پس نشین، پس رو. پی: پی رو، پی افکن، پی جو، پی بند، پی دار، پی رس، پی سپر، پی شناس. پیش: پیش بین، پیش اندیش، پیش انداز، پیش طلب، پیشرو، پیش میر، پیشگیر، پیش نشین، پیشگو، پیش بر، پیش یاب.
تاریک: تاریک اندیش. تازه: تازه جو. تمام: تمام خواه. تند: تندپو، تندرو. تنها: تنهاگرا، تنها طلب، تنها رو، تنها نشین. تیره: تیره اندیش. تیز: تیز بین، تیز اندیش، تیز گذر، تیز یاب. خوش: خوش بین، خوش تراش، خوش خرام، خوش خوار، خوش گذران، خوشگو، خوشگوار، خوشنواز. خشک: خشک اندیش دراز: درازگو. درست: درست اندیش درشت: درشتخوار، درشت گو. درهم: درهم آمیز. دیر: دیر یاز، دیر پای، دیر یاب، دیر فرست، دیر رس، دیر فهم، دیر گذر. راست: راستگو، راست اندیش، راسترو. روشن: روشن بین. زشت: زشت اندیش.
زود: زود رس، زود جنب، زود رنج، زود فهم، زود گذر، زود پز،

زودیاب. زیر: زیرانداز، زیرافکن، زیرپوش، زیرساز. سخت: سختگیر، سخت کش، سخت لویی، سخت کوش، سخت پذیر. سست: سست رس، سست اندیش. سیاه: سیاه اندیش. سیه: سیه تاب. شگفت: شگفت اندیش. عالی: عالی نشین. عقب: عقب رو، عقب نشین. فراخ: فراخ بین، فراخ دو، فراخ رو. فراوان: فراوان پوش، فراوان خور. کج: کج اندیش، کج باز، کج بین، کج نگر، کج رو. کژ: کژبین، کژگو، کژنگر، کژرو. کلان: کلان گیر، کلان خوار. کم: کم خور، کم زن، کم خوار، کم فروش، کم گو، کمیاب. کند: کندرو، کندپو. کوتاه: کوتاه اندیش، کوتاه بین. کوتاه: کوتاه بین، کوتاه اندیش، کوتاه نگر. گرد: گردگرد، گردسوز، گردرو، گردروب، گردزن. گران: گران خسب، گران خوار، گران خیز، گران آویز، گران جنب، گران پیچ، گران رو، گران سنج، گران فروش. میان: میان بر، میان دار، میان کوب. میانه: میانه رو. نو: نوآموز، نوپرداز، نوخیز، نواندیش. نکو: نکوخواه، نکوگو. نیک: نیک اندیش، نیک خواه، نیک سگال، نیک رو، نیک ساز. نیکو: نیکوخواه، نیکو سگال، نیکو گو. وا: واگرا واپس: واپس رو، واپس گرا، واپس نشین. وسیع: وسیع اندیش. هم: هم گرا، همنشین، همرو، همساز، هم ریس، هم آویز، هم ستیز.

یادآوری ۱ - بعضی از اینگونه ترکیبات تبدیل به نیمه کلمه شده اند یا مبدل با اسم گردیده اند. از این قبیلند: بازگو، واگو، وادار، واگیر، واگذار، واشور، وادوز، واریز، فروکش، فروگذار، واخور، فاخور، درخور، اندرخور، درگیر، سرانداز، ورنانداز، ورجه، وردار، ورساز، ورمال.

یادآوری ۲ - برخی از این عناصر در حکم صفت جای موصوفند که نقش مفعول راثی را بازی میکنند مانند «نوآور» و «نوجو» و «نوگرا» که «نو» در این کلمات بمعنی «چیزنو» است و «نوآور» یعنی

چیز نو را میاورد و «نوجو» یعنی چیز نو را میجوید و «نوگرا» یعنی به «چیزنو» گرایش دارد. که «نو» در همه این موارد صفت جای موصو فیست که در دو مثال اول مفعول رانیست و در مثال آخر مفعول غیر رانی و غیر صریحست.

انتهائی که از مفعول رانی و ماده مضارع متعدئی که

بمعنی صفت فاعلیست ساخته میشوند؛ مانند: دانشجو، دانش آموز، دلبر، دلستان، زبانشناس، روانشناس. در اینگونه ترکیبات رانی مقدر است. مثلاً «دانشجو» یعنی دانش را جوینده، یعنی کسی که دانش را میجوید.

اینگونه صفات غالباً معنی صفت فاعلی دارند باین سبب بآن صفت فاعلی مرخم نیز گفته اند. باین معنی که دلبر یعنی دلبرنده و دلستان یعنی دلستاننده.

ممکنست اینگونه ترکیبات از فعلهای مرکب یا گروههای فعلی بوجود آیند. مانند: تخته پاک کن، چرک خشک کن، آب گرم کن، خود کم بین، مداد پاک کن، خانمان برانداز، خاطرنگهدار:

که خاطر نگهدار درویش باش نه در بند آسایش خویش باش
(سعدی)

در این صفات گاهی بجای اسم عادی «خود» و «خویشتن» میآید؛ مثال: خویشتن بین، خودپرست، خویشتن دار، خویشتن نگر، خود آرا، خویشتن پرست، خودپسند، خود بین، خودخواه، خودخور، خودستا، خودفروش، خودنما.

این ساختمان یکی از فعالترین ساختمانهای ترکیبی زبان فارسی است و با آن بطوریکه خواهیم دید اصطلاحات اسمی و وصفی فراوانی ساخته شده است. اصطلاحاتی از قبیل: روانشناس، جامعه شناس، گرماسنج، هواسنج، و بسیاری دیگر.

اینگونه صفات گاهی برشغل دلالت میکنند. بنابراین در حکم صیغه

مبالغه و صفت شغلی نیز هستند. از آن جمله است این کلمات که بسیاری از آنها اصطلاحات علمی و فنی اند:

آب باز، آتش نشان، گیاه شناس، زمین شناس، معدن شناس، سنگ شناس، نژادشناس، دیرین شناس، جامعه شناس، آمار شناس، ارزیاب، انگشت نگار، انگل شناس، باستان شناس، کارشناس، مردم‌شناس، بلورشناس، چینه شناس، داروشناس، درمان شناس، زبان شناس، هوا شناس، پاس بخش، پاسدار، پرتوبین، پوست کن (سلاخ)، تن پیم، جهانگرد، حسابدار، دادرس، دریادار، دریانورد، روان سنج، روان کاو، روان نگار، سنگ تراش، صندوقدار، مایه کوب، ناوبر، آجیل فروش، باطری ساز، چاه کن، دوخته فروش، شیرینی پز، گلگیرساز، ماست بند، آتش نشان، استاندار، فرماندار، شیپورزن، بخشدار، دهدار، کارپرداز، دانشجو، دانش آموز، هنرآموز، سرمایه دار، دارو ساز، جهانخوار، دندانساز، کلید ساز، آهن کوب، قفل ساز، دوا ساز، ماشین ساز.

اینک مثالهای دیگری برای صیغه های مبالغه و صفتهای فاعلی در این موارد که برخی از آنها در شاهنامه و آثار قدیم هم بکار رفته است:

خنجرگذار، نیزه گذار، پرخاشجوی، شیرگیر، قهرمان پرست، شخصیت پرست، آرام ده، ریشه دار، بیگانه خوار، تخم گذار، خودخواه، درشت خوار، گندزدا، جیره خوار، پستاندار، برات کش، حقیقت شناس، حقیقت بین، گوشه گیر، جنگجو، فرح انگیز، مسرت بخش، شادی بخش، رزم آور، غمخوار، گردندار، نامدار، گردنکش، سرافزار، دستگیر، رزم آزمای، جنگ آزمای، شیراوژن، رزمجو، کینه جو، عنان دار.

بعضی از این صفات گاهی با «ی» مصدری بکار میروند و بعضی از آنها نامهای علوم و فنونند؛ از این قبیلند:

زمین شناسی، روانشناسی، مردمشناسی، معدن شناسی، سنگ شناسی، نژاد شناسی، دیرین شناسی، جامعه شناسی، بلورشناسی، چینه شناسی، دارو سازی، دندانسازی، هواشناسی، حسابداری.

اینگونه صفتها ممکنست بدل با اسم شوند:

مثال برای وقتی که این عناصر معنی اسم آلت دارند: قندشکن، خاک انداز، آتش گردان، آب گرم کن، مداد پاک کن، فشار سنج، آب خشک کن، بازپوش، روبند، دست بند، پیش بند، آب پاش، آب فشان، آتش زنه، آذرسنج، آمپرسنج، باد سنج، بالابر، دم سنج، دیدسنج، سوخت آما، سوخت پاش، شتاب نما، نورسنج، ولت سنج، وات سنج، شنید سنج، گرماسنج، دست سنج، هوا سنج، فشار نگار، دم نگار، پرتونگار، طیف نگار، مگس کش، گوشت کوب، قطره چکان، قلم تراش، زاویه یاب.

گاهی بر اسمهای بیجان دیگر دلالت میکنند؛ مانند: اژدرافکن، اژدرانداز، ناوشکن، ناوبر، هواپیما. مطالعات فرسنگی
ماده مضارع ممکنست در این موارد با «نه» یا «نا» یا پیشوند دیگر همراه باشد مانند: ناشناس، ناپذیر، شناس در کلماتی مثل حق ناشناس، نمک شناس، شکست ناپذیر، خدای ناترس، خانمان برانداز، جنجال برانگیز.

این ساختمان جز در موارد «ناپذیر» فعال نیست.

ممکنست در این ساختمانها بجای اسم صفت جای موصوف بیاید، مانند سبز پوش، سفید پوش و سرخپوش.

آنهايي که از مفعول غير صریح و ماده مضارعی که بمعنی

صفت فاعلیست ساخته میشوند؛ مانند: دلچسب، پادو، زرنگار، دلنشین، خداترس؛ بمعنی بدل چسبنده و با پا دونده و بدل نشیننده و از خدا ترسنده.

همچنین از این قبیلند: درون گرا، برون گرا، مردم گرا، شادی گرا، مطلق گرا، خود آگاه، خود ستیز.

آنهايي که از مفعول غير صریح و ماده مضارعی که بمعنی صفت مفعولست با حذف حرف اضافه بوجود می‌آیند؛ مانند:
دست آموز، دست آویز، بمعنی با دست آموخته و بدست آویخته.
این ساختمان فعال نیست، زیرا از این قسم ترکیب غالباً معنی صفت فاعلی استنباط میشود، نه معنی صفت مفعولی، اینک مثالهای دیگر:

شمع آژن (شمع آژده)، تیرآژن (تیرآژده)، زراگن (زراگنده)،
دلاویز (بدل آویخته)، دست آویز (آویخته از دست)، حیرت آمیز
(آمیخته با حیرت)، نوش آمیز (آمیخته با نوش)، کفرآمیز (بکفر
آمیخته)، شب آمیز، گلاویز، سینه ریز، دست افشار، پابند، دست
انداز، پیش انداز، دست باف، کشیاف، دست دوز، ماشین دوز،
خاکریز، بناساز، آفتاب سوز، سرشناس، روشناس، انگشت شمار،
دستکش، زرکش، روکش، لگدکوب، زرکوب، طلا کوب، سرکوب، میخ کوب،
دلگیر، نمک گیر، پایمال، لگد مال، جفامال، شیرمال، حنمال، انگشت
نما، جایگزین، دست پرور، ته چین، دست چین، پاچین.

**آنهايي که از متمم قیدی و ماده مضارعی که بمعنی صفت فاعلیست ساخته میشوند؛ مانند: تخت نشین، زیرنشین،
خانه نشین، ته نشین، صدر نشین، جانشین، بالانشین،
روانداز، زیرانداز، آبی**

در این قسم کلمات، حرف اضافه ای مقدر است؛ زیرا مثلاً
تخت نشین یعنی بر تخت نشیننده.

این نوع ساختمان، با ساختمانهای که از قید و ریشه مضارع

بوجود می‌آید نزدیکست؛ مثلاً «پیش» و «بالا» در «پیشرو» و «بالابر» را میتوان هم قید گرفت و هم متمم قیدی؛ زیرا حرف اضافه ای در هر دو آنها مقدر است و «پیشرو» یعنی «بپیش رونده».

این ساختمان بابعضی از ماده های مضارع فعّالست، با ماده هائی از قبیل «نشین».

گاهی در این موارد حرف اضافه «چون» مقدر است؛ مانند «خسرو آرای» یعنی با آرایش خسروانه یا «بت آرای» یعنی با آرایش چون بت، خورشید فروزی یعنی فروزنده چون خورشید «برق رو» یعنی رونده چون برق، «کبوترنمای»، «قائم نمای» و «چوگان نمای» و «خارنما». مثال:

- | | |
|-----------------------------|--------------------------|
| برای ماه و پروین کنند آفرین | بت آرای چون اونینی بچین |
| (شاهنامه بروخیم ج ۱ ص ۱۶۰) | |
| دریغ آن خم خسرو آرای او | دریغ آن رخ وبرزوبالای او |
| (شاهنامه بروخیم ج ۲ ص ۶۸۴) | |
| فاخته روگشت بفره‌مای | کبک وش آن باز کبوترنمای |
| (مخزن الاسرار ص ۱۷) | |
| گوی صفت گشته و چوگان نمای | پای زسر ساخته و سرزپای |
| (۵۰) | |
| روزی از این روز بروز آدری | گردل خورشید فروز آوری |
| (۱۲۷) | |
| آنچه به بینند براو بگذرند | برق روانی که درون پرورند |
| (۱۶۶) | |
- همچنین است: شاعر نما، عالم نما و دهه‌انظیر آن در امروز بمعنی کسی که چون شاعر یا عالم خود را نشان میدهد و یا چون شاعر

۱- مثالهای نظامی این قسمت از رساله کارشناسی ارشد آقای حسینعلی یوسفی زیرعنوان «ترکیب سازی در مخزن الاسرار» که زیر نظر نگارنده نوشته شده است نقل گردیده: شماره کنار ابیات شماره صفحه مخزن الاسرار چاپ وحید است.

یا عالم بنظر میرسد. البته انگشت نما از این قبیل نیست.

آنهائی که ساخته میشوند از قید یا متمم قیدی و ماده مضارعی که بمعنی صفت مفعولاست، مانند: نوخیز، نوساز، تازه ساز، تازه رس، نورس، نیم رس، نیم سوز، نیم خیز، نیم جوش، نیم خور، نیمکش، تازه زا، پس انداز، پیش خر، پیش بند، پس افت، پیشکش، پی بند، زیرساز، کمیاب، پاکنویس، پیش نویس، دستنویس، پیش فروش، نوآموز، ته نشین، به گزین، جایگزین.

این ساختمان غیر فعال و سماعیست، زیرا از آن بیشتر معنی صفت فاعلی استنباط میشودنه صفت مفعولی؛ بااینحال بعضی از این ریشه ها برای ساختن چنین ترکیباتی فعالند، از این قبیلند:

آمیز، رس، کوب

آنهائی که از اسم و ماده مضارعی ساخته میشوند که معنی مکانی دارند و میتوان آنها را صفت مکانی مرکب فعلی نامید، مانند: پیاده رو، گاو رو، ماشین رو، سواره رو، حسن خیز، صیدیاب، دست یاب، گنبد نما، گوهر خیز و غیره که مثلاً «پیاده رو» بمعنی محل رفتن پیاده هاست.

گاهی این عناصر نقش اسم مکان را هم بازی میکنند مانند «رختکن» و «راهرو»

آنهائی که از مفعول رانی و ماده مضارعی که بمعنی صفت مفعولاست ساخته میشوند؛ مانند: «زمین گیر» و «روگیر» بمعنی زمین را گرفته، رو را گرفته. این ساختمان فعال نیست.

آنهائی که از متمم مقلوب و ماده مضارعی که بمعنی صفت مفعولاست، بوجود میآیند مانند دلخواه و شاه پسند، بمعنی خواسته دل و پسندیده شاه. این ساختمان نیز فعال نیست.

آنهائی که از مُسند مفعولی و ماده مضارعی که از فعل ناقص متعدی ساخته میشوند و بمعنی اسم فاعلند؛ مانند: آسان

گیر و سختگیر، یعنی آسان گیرنده و سخت گیرنده، یعنی امری را آسان گیرنده یا سخت گیرنده. این ساختمان نیز فعال نیست.

آنهايي که از مسنداليه و ماده مضارعي که بمعنی صفت فاعليست و در حکم مُسند است؛ ساخته شده اند مانند: خودرو، خودنويس، خودتراش، بمعنی «آنکه خودش می‌رود» و «آنچه خودش می‌تراشد». این ساختمان بیشتر با عنصر «خود» ساخته می‌شود. این ترکیب را نباید با مرکبهايی که جای ماده مضارع «صفت» غیر فعلی آمده است اشتباه کرد. یعنی با کلماتی مثل «خودمختار» و امثال آن. این ساختمان نیز فعال نیست.

آنهايي که از مفعول رائي و مفعول غير رائي و ماده مضارعي که بمعنی صفت فاعليست بوجود آمده اند؛ مانند: خانمان بربادده. این ساختمان بهیچوجه فعال نیست و بکار لغت سازی نمی‌خورد.

آنهايي که از مفعول رائي و مسند مفعولي و ماده مضارعي که بمعنی صفت فاعليست ساخته شده اند؛ مانند: آب خشک کن، مین جمع کن، مداد پاک کن، در باز کن، درواکن، ایزگم کن و غیره. این ترکیب بیشتر در زبان عامیانه است نه در زبان رسمی. در این ساختمان ماده مضارع هم غالباً از فعل «کردن» است. این ساختمان را که چندان فعال نیست میتوان از زبان عامیانه اخذ کرد و با آن مقداری لغت ساخت.

یادآوری ۱ - ماده مضارع را در این موارد ممکنست مرکب فرض کرد.

یادآوری ۲ - ماده مضارع در این موارد ممکنست با عنصر متعدی ساز «ان» همراه باشد، مانند: اسب دوان، آتش نشان، دلنشان:

دلنشان شد سخنم تا تو قبولش کردی آری آری سخن عشق نشانی دارد

(حافظ)

«دلنشان» در مثال فوق بمعنی «دلنشین» است نه «دل نشاننده»
یادآوری ۳- گاهی صفاتی که با ماده مضارع ساخته میشوند،
 پسوندهای مصدری میگیرند و بدل با اسم مصدر و اسم مکان میگردند،
 مانند دل پیچه، دل شوره، پاشوره، ماست بندی، رخت شوئی،
 دست شوئی، گلدوزی، ماشین دوزی، نوسازی. صورت بدون پسوند
 بعضی از این عناصر استعمال نمیشود، مانند دست شوئی،
 ماشین دوزی، براندازی، دل شوره، که صورت بی پسوند آن، یعنی
 دستشو و ماشین دوز و دل شور یا دل شو و برانداز بکار نمیروند.

کلماتی که از پیشوند و ماده مضارع ساخته میشوند

البته باید این عناصر را جزو کلمات مشتق آورد، ولی ذکرشان
 در این مبحث که سخن از ماده مضارعست بیفایده نیست. این
 مشتقات خود از اینقرارند:

**انتهائی که از پیشوندِ نفی «نا» و ماده مضارعی که بمعنی
 صفت مفعولیت ساخته میشوند، مانند ناشناس، ناپسند، بمعنی
 ناپسندیده و ناشناخته.**

**انتهائی که از پیشوندِ نفی «نا» و یا «نه» و ماده مضارعی
 که بمعنی صفت فاعلیست بوجود میآیند مثل ندار، نترس، نفهم،
 نرو، نسوز، ناتوان، نادان، ناساز؛ بمعنی ندارنده،
 نترسنده، نسوزنده، نخورنده، ناتواننده، ناداننده، ناسازگار.**

**انتهائی که از پیشوند «به» و ماده مضارع، بمعنی صیغه
 مبالغه ساخته میشوند، مانند برو، بدو، بز، بکوب، بگیر، بکش
 بمعنی بسیار زننده، بسیار کوبنده، بسیار کشنده**

یادآوری- برخی از ماده های مضارع دو یا چند معنی دارند، مانند

مثالهای زیر:

«گیر» هم بمعنی صفت فاعلیست یعنی گیرنده مانند دستگیر

وهم بمعنی صفت مفعول‌یست یعنی «گرفته» مثل زمین گیر یعنی زمین را گرفته.

«نشین» که هم بمعنی صفت فاعلیست مثل: ته نشین و سرنشین و صدر نشین و خانه نشین و تخت نشین که بمعنی نشیننده و سرنشیننده و خانه نشیننده است و هم بمعنی صفت مفعول‌یست یعنی «نشسته» است، مثل همان مثالها که بمعنی ته نشسته و سرنشسته و صدر نشسته و در خانه نشسته و بر تخت نشسته هم می‌آیند.

«کش» هم بمعنی «آلت کشید نست» مثل دستکش یعنی آلت کشیدن بدست و هم بمعنی صفت فاعلیست (یعنی کشنده) مانند دلکش، بمعنی دلکشنده.

«خواه» نیز، هم بمعنی صفت مفعولی و بمعنی «خواسته» است، مانند «دلخواه» یعنی «دلخواسته» و هم بمعنی صفت فاعلیست یعنی خواهنده، مثل دولت خواه و ملت خواه.

«بوس» در دستبوس و پابویس و آستان بوس هم بمعنی بوسیدن است، مانند او بدست بوس رفت و هم بمعنی بوسنده یعنی دست بوسنده.

«رو» هم بمعنی صفت فاعلی یعنی بمعنی رونده و پیماینده است. مانند راهرو و رهرو بمعنی سالک و صوفی و هم بمعنی مکانی و مصدریست، یعنی بمعنی محل رفتنست، مانند راهرو و مالرو و پیاده رو و ماشین رو بمعنی محل راه رفتن و محل رفتن مال و ماشین و غیره.

«مال» هم بمعنی صفت فاعلیست مثل دستمال بمعنی مالنده بدست و هم بمعنی صفت مفعول‌یست، مثل بدست مالیده.

«بند» نیز هم بمعنی اسم آلتست، مانند «دست بند» و «سینه بند» و «گردن بند» بمعنی آلت بستن بدست و غیره و هم معنای

صفت مفعولی دارد، چون «دلبنده» که بمعنی بسته بدلست.

«کوب» نیز، هم بمعنی صفت مفعولیت، مثل زرکوب و طلاکوب بمعنی زرکوبیده و طلاکوبیده، و هم بمعنی صفت فاعلیست مانند آهن کوب و خرمن کوب بمعنی کوبنده آهن و کوبنده خرمن.

«انداز» هم بمعنی صفت فاعلیست، مثل «مست سرانداز» یعنی اندازنده سر و هم بمعنی اسم آلتست، مانند روانداز و سرانداز که هر دو بمعنی آلت انداختن بسر یا بروست.

«سرانداز» هم بمعنی اسم آلتست که در این صورت بمعنی روانداز است و هم بمعنی صفت فاعلیست که در این حال بمعنی اندازنده بسر است، مثل:

من عاشق جانبازم، از عشق نپرهیزم من مست سراندازم، از عربده نگریزم
(مولوی)

گاهی يك کلمه واحد که با ماده مضارع ساخته شده است، بمعانی مختلفی بکار می‌رود، یعنی بمعانی اسم فاعل و مفعول و مصدر؛ زیرا ماده مضارع آن در آن واحد بر همه این معانی دلالت دارد مانند: گلچین که هم بمعنی گل چیننده است، مانند گلچین روزگار که چیندن در اینجا معنی متعدنی دارد و گل مفعول صریحست، و هم بمعنی گلچیده است، مثل گلچین شعر، یعنی «گلچیده هائی از شعر» که چیندن در اینجا لازمست و گل مفعول غیر صریحست؛ بنابراین سبب این امر اینست که «چیندن» هم معنی متعدنی دارد هم معنی لازم.

«چین» در ته چین و پاچین و دست چین معنی صفت مفعولی دارد یعنی درته چیده و بادست چیده.

یادآوری - صفتهای فاعلی و مفعولی مرکب، در ترجمه کلمات خارجی زیاد بکار می‌روند؛ از این رو در آثاری که از عربی یا فرانسه یا انگلیسی و زبانهای دیگر بفارسی برگردانده شده اند فراوانست؛ از آن جمله است در نشر ترجمه امروز و در تفسیرهائی که آیات قرآن را کلمه بکلمه ترجمه کرده اند.

دنباله دارد